

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [ایران وایر](#)]

[تاریخ: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳]

ریشه های فقهی بهائی ستیزی در گفت و گو با حسن فرشتیان

بهاییان در ایران پس از انقلاب شهروندان درجه دو محسوب می‌شوند. آن‌ها از حق استخدام و آموزش دانشگاهی محروم شده‌اند. بعضی فقها فتواهایی درباره‌ی رعایت طهارت در برخورد با آن‌ها صادر کرده‌اند و مراد بهاییان را حرام دانسته‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز یکی از فقهایی است که بهاییان را ناپاک می‌داند و مراد به آن‌ها را غیرمجاز می‌داند. حسن فرشتیان، روحانی و دین پژوه در گفت‌وگو با ایران وایر ریشه‌ی این فتوای دینی و برخورد با بهاییان را از دیدگاه فقهی و تاریخ اسلام بررسی می‌کند.

در دین اسلام فتواهایی درباره‌ی پیروان ادیان دیگر صادر شده که آن‌ها را نجس می‌داند. این فتواها به خصوص در مورد بهاییان بیش از پیروان سایر ادیان دیده می‌شود. ریشه فقهی این فتواها از کجاست؟

این فتواها، نه یکباره، بلکه در روندی تاریخی ایجاد شده و ریشه‌ی آن‌ها به دو مسئله برمی‌گردد. مسئله اول مربوط به رعایت مسائل شرعی، طهارت و نجاست در آئین و شریعت اسلام بوده، و مسئله دوم مربوط به مرزبانی سنت‌ها، عقاید و باورهای دینی شیعه بوده است. در مورد اول، اگر گفته شده که این‌ها ناپاک هستند غالباً به دلیل تماس نامسلمانان با اشیای ناپاک و عدم رعایت طهارتی است که منظور نظر اسلام بوده است. مثلاً در اسلام گفته شده، هنگامی که عضوی از بدن شما، با خون یا رطوبت مردار آلوده شد، باید به گونه‌ی خاصی آب کشیده شود تا تطهیر و پاک شود. طبیعتاً نامسلمانان این‌گونه تطهیر را رعایت نمی‌کردند. مسئله‌ی عدم رعایت این‌گونه تطهیر، با ضوابط شریعت اسلامی منافات داشت. لذا نامسلمانان به دلیل عدم رعایت پاکی و ناپاکی طبق شریعت اسلام، ناپاک تلقی می‌شدند. بخش دوم هم مسئله‌ی پرهیز دادن پیروان یک آئین از مراد به پیروان آئین دیگر، و اجتناب از رفت‌وآمد با پیروان دیگر ادیان بوده است. که شاید در این معنای دوم پاکی و ناپاکی به معنای پاک آئینی، آئین پاک داشتن و یا ناپاکی آئین مربوطه باشد. سپس در طول تاریخ، این‌ها به صورتی ساده‌نگاری شده و در نهایت به صورت مشهور پاکی و ناپاکی درآمده است. در طول تاریخ این موضوع به صورت فرهنگ درآمده و در سنت و شیوه رفتاری منتشر عین به شکل پاکی و ناپاکی انسان‌ها درآمده است. تا پیش از دهه‌های اخیر، بسیاری از فقیهان به صورت مطلق می‌گفتند: نامسلمانان پاک نیستند. برخی از آن‌ها قید می‌کردند که نامسلمانان اگر اهل کتاب باشند، پاک هستند و اگر اهل کتاب نباشند، ناپاک هستند. اما در دهه‌های اخیر با توجه به نیازی که برای مراد به پیروان ادیان دیگر ایجاد شده، و بحث حقوق انسان‌ها نیز مطرح شده است، فقیهان در پی تحقیق و تفحص برآمدند و برخی از آنان به بازنگری فقهی ریشه‌های این مساله پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیدند که اسناد و متونی که بر ناپاکی نامسلمانان دلالت می‌کند، باید حمل بر یکی از دو معنای فوق شود: یا به دلیل تماس آن‌ها با اشیای ناپاک و یا به دلیل رعایت مرزها و حریم‌ها یعنی پاکی و ناپاکی معنوی و عقیدتی. در این بازنگری، نظر بسیاری از فقها تغییر کرده و از آن حکم مشهور برگشته و می‌گویند: مطلق انسان پاک است. استنباط من هم همین است و بر این باور فقهی هستم که این نگاه از جهت مبانی فقهی، نگاه درستی است و مطلق انسان به ما هو انسان پاک است. انسان‌ها به یک‌گونه زاییده می‌شوند پس طهارت در همه‌ی انسان‌ها جاری است و چیزی که می‌تواند انسانی را آلوده و نجس کند، تماس او با آلودگی‌ها و نجاست‌هایی است که در فقه مشخص شده است.

شما یکی از دلایل صدور این فتوا را مرزبانی و اجتناب از رفت و آمد با پیروان آیین و دین دیگر عنوان کردید. آیا فقهای دین اسلام از نظر شرعی مجاز هستند که برای جلوگیری از این رفت و آمد، پیروان آیینی دیگر را نجس یا ناپاک بنامند؟

در قرن‌های قبل، مراد نداشتن با انسان‌هایی که فرهنگ و یا آئین متفاوتی داشتند، امری جا افتاده بود؛ حتی گاهی که بین اهالی دو روستا اختلاف وجود داشت، بزرگان روستاها، اهالی را از رفت و آمد و یا ازدواج باهم منع می‌کردند. مردم هم می‌پذیرفتند. اما در دهه‌های اخیر چنین مرزبندی‌هایی وجود ندارد. پس ما نمی‌توانیم تحلیل‌های امروز را در ظرف زمان گذشته بریزیم. اما اگر بخواهیم با باور امروز این موضوع را تحلیل و بررسی کنیم و فتوا صادر کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مطلق انسان به ماهو انسان پاک است و نمی‌توانیم بگویم انسانی ناپاک است. امروز برای رفع این نگرانی‌ها، فقیهان باید خویش را پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای امت بدانند و با پاسخگویی صحیح، امت را در برابر سایر آئین‌ها محافظت کنند، امروز این محافظت نمی‌تواند فیزیکی باشد، مرزبانی بایستی در آن پاسخگویی‌ها فعال شود.

اما آیت الله خامنه‌ای در همین شرایط، دو فتوا درباره‌ی بهاییان صادر کردند. یکی این که معاشرت با بهاییان جایز نیست و دوم این که پیروان بهائیت محکوم به نجاست هستند و رعایت مسئله طهارت در رابطه با آن‌ها واجب است. در مورد اول که فقها پیروان خویش را از مراد با پیروان ادیان دیگر، از جمله با بهاییان منع می‌کنند، امری است که در چهارچوب اختیار فقیهان است. یعنی فقیهان در چهارچوب امت، رهبر فقهی و آئینی امت هستند و می‌توانند، ممنوعیت‌هایی را به پیروانشان توصیه کنند. تا این‌جا کار، این توصیه‌ها و توبیخ‌ها که از طرف فقها به خاطر مرزبانی از دین مطرح می‌شود، از جهت شرع قابل توجیه است چون یک امر درون دینی و درون امتی است. کسانی داوطلبانه پیرو فقیهی شده‌اند و از نظرات آن فقیه پیروی می‌کنند. اما مسئله دوم هنگامی است که برخی از این فقیهان صفتی را به برخی از نامسلمانان نسبت می‌دهند، مثلاً صفت ناپاکی را به بهاییان نسبت می‌دهند. در این مورد، مسئله فرق می‌کند. در این‌جا، فقط بحث درون دینی مطرح نیست. بلکه حق ادیان و آیین‌های دیگر نیز مطرح است. یعنی ما در توصیف ناپاک بودن انسان‌های دیگر، به گونه‌ای به حریم آن‌ها تجاوز کرده‌ایم. پس می‌توان در این‌جا وارد بحث شد و این نسبت را، توهین به انسانیت آن‌ها تلقی کرد و در مقام دفاع از آن‌ها گفت که آن‌ها هم انسان‌هایی مثل دیگر انسان‌ها هستند و مطلق انسان پاک است. این مسائل در مورد فقیهان تا وقتی تنها فقیه هستند یعنی رهبران فقهی یک گروه هستند، حاکم است اما هنگامی که فقیهی رهبر یک کشور می‌شود، مسئله کاملاً متفاوت است. یعنی بحث مراد و یا مراد نکردن با سایرین، از جنبه درون فقهی خارج می‌شود. هنگامی که شخصی به نام شاه، سلطان، ولی فقیه و یا رئیس جمهور، رهبر کشور شد، دیگر نمی‌تواند توصیه خاصی به محدوده پیروان آئینی خویش کند. چون رهبر یک کشور نسبت مساوی و برابری با اعضای کشور دارد. اعضای کشور هم شهروندانی هستند که حقوق برابر دارند. در این‌جا ترجیح یک شهروند بر شهروند دیگری هیچ‌گونه توجیه فقهی و شرعی ندارد. یعنی تعیین شهروند درجه یک و درجه دو از سوی حاکم کشور اسلامی کاری غیر شرعی است. در حالی که کسانی که فقط فقیه هستند می‌توانند میان پیروان خود، ارجحیت قائل شوند و پیروان درجه یک و درجه دو، خوبان و بدان را انتخاب کنند.

در حال حاضر بهاییان از حق تحصیل دانشگاهی و کار دولتی محروم هستند. با توجه به گفته‌های شما همه‌ی این‌ها خلاف شرع و اصول فقهی اسلام است؟

هیچ دلیل شرعی و عقلی‌ای برای محرومیت از تحصیل بهاییان وجود ندارد. اتفاقاً آیت‌الله خمینی می‌گفتند: دانشگاه باید کارخانه آدم‌سازی باشد. خب اگر آقایان ادعا دارند که این دانشگاه‌ها اسلامی و کارخانه‌ی آدم‌سازی است و معتقدند که بعضی انسان‌ها کمبودی دارند و به درجه‌ی کمال و رشد نرسیده‌اند، از قضا باید آن‌ها را مجبور به تحصیل کنند. با این فرض نه تنها بهاییان نباید از تحصیل محروم شوند بلکه تحصیل باید برای آن‌ها اجباری شود. تحصیل آن‌قدر در دین اسلام اهمیت دارد که در صدر اسلام هنگامی که اسیران جنگی، سواد می‌آموختند در مقابل سواد آموزی آن‌ها به دیگران، آزاد می‌شدند. اتفاقاً این یکی از نقاط ضعف حکومت است که اجازه تحصیلات دانشگاهی به بهاییان نمی‌دهد. با توجه به اهمیت تحصیل در اسلام و داعیه آقایان مبنی بر داشتن دانشگاه‌های اسلامی، شاید با همین منطق حاکمیت، اجبار آن‌ها به تحصیل توجیه‌پذیرتر از ممنوعیت آن‌ها از حق تحصیل باشد. در مورد حقوق شهروندی، حق استخدام، حق انتخاب شغل و ... مسلمان و غیرمسلمان برابر هستند و آنچه اهمیت دارد، ایرانی بودن صرف‌نظر از باورها و عقاید است.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]